

تاریخچه پیدایش باییت و بهائیت

(بخش سوم)

علی بورونی

کتاب‌های حسینعلی بهاء الله

- کتاب‌هایی که حسینعلی به رشتۀ تحریر در آورده است به ترتیب ذیل است:
- ۱ - ایقان، در ۱۵۷ صفحه، که در ایام اقامت در عراق زمانی که پیرو سید باب و برادرش بوده است نوشته است.
 - ۲ - بدیع، در ۴۱۵ صفحه، که در ادرنه پس از ادعای من ینظهره اللهی و در زمان اختلاف با برادرش نوشته است.
 - ۳ - مبین، در ۳۶۰ صفحه، که در هنگام تبعید به عکا نوشته و از مقدس‌ترین کتب بهائیان است.
 - ۴ - اقدس، در ۴۹ صفحه، که آن را هم در عکا نوشته است و آن نیز از مقدس‌ترین کتب آنان است.
 - ۵ - ذکر الاسرار، در ۵۵ صفحه.
 - ۶ - اشراقات، در ۲۹۵ صفحه.
 - ۷ - ادعیۀ محبوب.
 - ۸ - الواح بهاء که در عشق آباد در سال ۱۳۲۹ هـ.ق. نوشته است.
 - ۹ - الواح بعد از اقدس، در ۲۱۲ صفحه، دارای ۶۶ لوح.
 - ۱۰ - اقتدارات، دارای ۳۲۹ صفحه، که چاپش یک سال پیش از فوتش واقع شده است.

برخی از کلمات حسینعلی بهاء در کتاب‌ها و الواحش

کلمات حسینعلی بهاء به چند قسمت تقسیم می‌شوند که از آن جمله است: کلمات عرفانی و شعرگونه وی؛ دیگر آداب و احکامی که آن را برای بهائیان تجویز نموده؛ و خطاباتاتی که به بعضی از اُمرا و یا یاران خود ادا نموده است.

عبدالحسین آبتی (آواره) به صورت مفصل راجع به کتب و کلمات بهاء در کتاب کشف الحیل مطالبی را نوشته است که ما به قسمت‌های مختصری از آنها بسنده می‌کنیم. او می‌نویسد: کتاب اقدس مرگب از سه قسمت است: اول: احکامی از قبیل صوم و صلاة و حقوق و ازدواج و ارث و حلیت و حرمت؛ دوم: آدابی از قبیل نظافت و حمام و شست و شو و اکل و شرب و تعلیم و تعلّم و تربیت و غیره؛ سوم: خطاباتاتی به ملوک و سلاطین.

قسمت اول و دوم مانند:

۱ - هفته‌ای یک دفعه به حمام بروید.

۲ - پایتان را بشوید.

۳ - دست خود را در کاسه فرو نبرید.

۴ - اطفال خود را علم و خط بیاموزید.

۵ - «لاتقربوا حمامات العجم»؛ به حمام‌های عجم نزدیک نگریدید، یعنی به حمام‌هایی

که دارای خزینه است - حمام‌های بدون دوش - وارد نشوید.

۶ - هفته‌ای یک مرتبه وارد شوید در آبی که محیط بر بدن شما باشد (مثل خزینه) و در

آخر می‌گوید: «والذی یصب علیه الماء یکفیه الدخول»؛ آنچه که آب را به تمام بدن بریزد داخل شدن در زیر آن کفایت می‌کند (مثل دوش).

۷ - موی سر را نتراشید و سپس مقید به این قید می‌کند که «ایاکم ان تتجاوز علی حد

الآذان»؛ مواظب باشید که موهای شما از حد گوشان نگذرد.

۸ - «اذا مرضتم فارجعوا الی الحدائق من الاطباء»؛ هنگامی که مریض شدید به

طیب‌های ماهر مراجعه کنید.

۹ - «أنا امرناکم بکسر حدودات النفس والهوی الّا ما رقم من القلم الاعلی»؛ به تحقیق

ما شما را امر کردیم به شکستن حدود نفس و شهوت مگر آنچه که از قلم اعلی (باب)

جاری شده است.

- ۱۰ - «دع العلوم لآنها منعتك عن سلطان المعلوم»؛ علوم را رهاکن چون آنها تو را منع می‌کنند از رسیدن به پادشاه معلوم (بهاء).
- ۱۱ - «قد عفی الله عنکم ما نزل فی البیان من محو الکتب و اذناکم بأن تقرؤوا»؛ به تحقیق خداوند بخشیده بر شما آنچه را که در بیان نازل شده از نابود کردن کتاب‌ها و به شما اذن داده که آنها را قرائت کنید.
- ۱۲ - «قل کتب الله علی کل نفس ان یحضر لدی العرش بما عنده مما لا عدل له انا عفونا عن ذلک»؛ به تحقیق خداوند بر هر کسی واجب کرده که در نزد عرش (بهاء) حاضر شود با هر چیزی که از آنها دارد که بدلی هم ندارد، ما آن را بخشیدیم.
- ۱۳ - «قل لا یفرحوا ما ملکنموه الیوم الی قوله لو یعرفون ما عندهم لتذکر اسمائهم لدی العرش الا انهم من المیتین»؛ بگو به آنچه امروز دارید خوشحال نباشید! تا اینجا که: اگر می‌دانستید آنچه را که نزد آنهاست، هر آینه نام آنها در نزد عرش (بهاء) است، به تحقیق که آنها از مردگانند.
- ۱۴ - «توجّه الیه و لا تخف من اعمالک اّنه یغفر من یشاء»؛ به سوی او توجه کن و نترس از اعمالت که او می‌بخشد هر کسی را که می‌خواهد.
- ۱۵ - «انا ما اردنا فی الملک الا ظهور الله و سلطانه و کفی بالله علیّ شهیداً»؛ به تحقیق که ما اراده نکردیم در زمین مگر ظهور خدا را و سلطنت او را و خداوند شاهد بر من است.
- ۱۶ - «من أحرق بیتاً فأحرقوه»؛ هر کس خانه‌ای را سوزاند او را بسوزانید.
- ۱۷ - «لیس للعاقل ان یشرب ما یدهب به العقل»؛ شایسته نیست برای عاقل که آنچه عقل را زایل می‌کند بیاشامد.
- ۱۸ - «قد حرمت علیکم ازواج آبائکم»؛ به تحقیق همسر پدرتان بر شما حرام است.
- ۱۹ - «لو یحلّ ما حرم فی ازل الازل بعکس لیس لاحد أن یعترض علیه»؛ اگر چیزی در ازل حرام بود و حلال شد و یا به عکس، کسی حق اعتراض ندارد.
- ۲۰ - «انا نستحیی أن نذکر حکم الغلمان»؛ ما حیا می‌کنیم از این که حکم پسران (لواط) را بگوییم.
- ۲۱ - «والذی تملک مائة مثقال من الذهب فتسعة عشر مثقالاً لله فاطر الارض و السماء»؛ هر کسی صد مثقال طلا دارد ۱۹ مثقال آن مال خدایی است که روزی دهنده زمین و

آسمان است.

۲۲ - «قد رجعت الاوقاف الی مقرّ العدل»؛ مال‌های وقف رجوع به بیت العدل می‌کند.

۲۳ - «انا جعلنا الامرین علامة البلوغ للعالم»؛ ما دو چیز را علامت بلوغ دنیا قرار دادیم:

۱- خط و زبان واحد. ۲- بروز علم کیمیا بین این طایفه (بهایبی) و بعد از آن عالم و اهل آن را خطر عظیم در پی است مگر کسانی که به سفینهٔ حمراء (امربهایبی) در آیند.

۲۴ - «لو یحکم علی السماء حکم الارض لیس لاحد ان یقول لِمَ وِیَم»؛ اگر حکم کرده

شود بر آسمان حکم زمین هیچ کس را آن حق نیست که بگوید چرا و به چه سبب!

۲۵ - برای کسی روانیست که در اطراف و خیابان‌ها زبانش را حرکت داده و ذکر خدا بگوید.

۲۶ - نوشته شده است بر شما که در هر ۱۹ سال اثاثیه منزل خود را تجدید و تازه کنید.

۲۷ - پوشیدن لباس ابریشم برای مردها حلال است و محدود شدن در لباس و ریش

برداشته شد.

۲۸ - ممنوع هستید از این که روی منبر بنشینید و اگر کسی بخواهد آیات خدا را

بخواند لازم است روی کرسی (صندلی) بنشیند.

۲۹ - ما شنیدن آوازا و نغمه‌ها را حلال کردیم ولی پرهیزید از این که شنیدن آوازا

شما را از حد ادب خارج سازد.

۳۰ - بوسیدن دست‌ها بر شما حرام شده است و این چیزی است که از جانب خداوند

عزیز و حکم‌کننده نهی شده است.

۳۱ - خداوند به پاکی آب نظفه حکم کرده است و این حکم رحمتی است از جانب

پروردگار جهان دربارهٔ مردم و شما باید خدا را سپاسگزاری کنید و در مقابل این آزادی

خرّم و خندان گردید.

۳۲ - خداوند برداشته است حکمی را که به جز طهارت است و همه اشیاء در دریای

طهارت فرو رفته‌اند.

۳۳ - اگر ربی در میان نباشد امور معطل خواهد شد لذا فضلاً علی العباد ربا را مثل

معاملات دیگر قرار فرمودیم.

۳۴ - ازدواج با دوزن جایز است و بیشتر جایز نیست.

۳۵ - کسی که عمداً خانه دیگری را بسوزاند، او را بسوزانید.

۳۶- اگر مرد و زنی زنا کنند، باید ۹ مثقال طلا به بیت العدل تسلیم نمایند.
 ۳۷- اموات خود را در بلور یا سنگ‌های محکم قرار دهید و دفن کنید یا در میان چوب‌های سخت و لطیف گذاشته و دفن نمایید و انگشترهایی که متقوش به آیه باشد در دست آنها کنید.

۳۸- در هر روز دست‌ها و سپس صورت را بشوید و همچنین است وضوی نماز و این فرمانی است از خدای واحد مختار.

۳۹- کسانی که از وضو معذورند و آب پیدا نمی‌شود پنج بار بگویند: «بسم الله الاطهر الاطهر».

۴۰- نماز در ۹ رکعت وقت صبح و ظهر و شام نوشته شده است.

۴۱- واجب است تمام نمازها فرادا خوانده شود و جماعت درست نیست جز در نماز میت.

۴۲- سؤال کردن درباره کتاب بیان بر شما حرام است تا آنچه را که مورد احتیاجتان است پیرسید نه آنچه را که مردم گذشته مذاکره کرده‌اند.

زنان و فرزندان حسینعلی بهاء

او چهار زن دایمی داشته است: ۱- گوهر خانم کاشی؛ ۲- بانو نوابه (بی بی)؛ ۳- بی بی جان؛ ۴- جمالیه (که کلفت او بوده و بالاخره در سن ۱۶ سالگی همسر او می‌شود، در حالی که در این وقت ۷۰ سال داشته است).

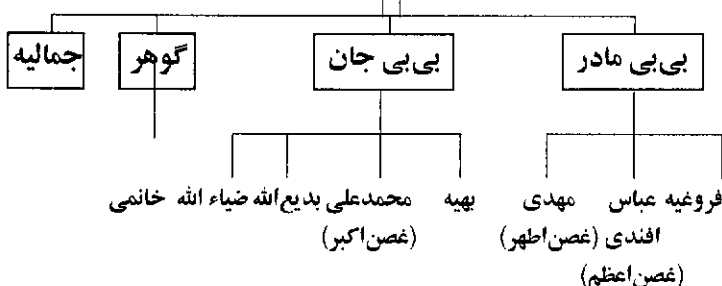
و پسرانش پنج نفر بوده‌اند: ۱- عباس افندی؛ ۲- مهدی؛ ۳- محمد علی؛ ۴- ضیاء الله؛ ۵- بدیع الله.

و دخترانش سه نفر بوده‌اند: ۱- سلطان (که بعدها به بهائیه خانم و بهائیه و ورقه علیا ملقب گشت)؛ ۲- خانمی؛ ۳- فروغیه.

او به سه فرزند خود لقب مخصوص داده بود: ۱- عباس افندی: غصن اعظم؛ ۲- مهدی: غصن اطهر؛ ۳- محمد علی: غصن اکبر. ولی به ضیاء الله و بدیع الله لقب نداده بود و از جمالیه فرزندی نداشت.

بنابراین شجره خانوادگی او چنین است:

حسینعلی بہاء



کہ در کتاب جمال ابہی این شجرہ نامہ آورده شده است.

نمونہ خط جدید بہائیان

آیتی در کتاب کشف الحیل نمونہ ای از خط را آورده است کہ میرزا محمد علی (غصن اکبر) کہ از خط خوبی بر خوردار بوده است آن را اختراع کرده و بہ حسینعلی بہاء تقدیم می کند و او نیز دستور می دهد کہ آن را در کتاب مبین و اقدس چاپ کنند کہ در بمبئی بہ خط احمد علی تبریزی نوشتہ شدہ و نیز او اسم خود را با این خط درج نمودہ است. حال نظری بہ الفبای این خط می افکنیم:

خط بدیع !!

ژ ر ز د خ ح ج ث ت پ ب ا
 ل ک گ ق ف غ ع ظ ط من ص ش س
 ی ہ و ن م
 ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

وصیتنامہ حسینعلی بہاء

حسینعلی بہاء کہ پا را بہ سن ہفتاد و شش سالگی گذاشته بود می بایست کہ یکی از فرزندانش را بہ عنوان جانشین انتخاب کند و در این وصیت نامہ کہ در کتاب جمال ابہی آمدہ است، صریحاً عباس افندی را بہ عنوان جانشین خود معرفی می کند و پس از عباس، محمد علی را معین می گرداند اگرچہ پس از او این گونه نشد و پس از آن کہ عباس افندی از دنیا رفت بہ این وصیت نامہ عمل نشد کہ بعداً ذکر خواهد گردید. حسینعلی می نویسد: «قد قدر الله مقام الغصن الاکبر بعد مقامه انه هو الامر الحکیم قد اصطفينا الاکبر بعد الاعظم امراً من لدن علیم خبیر»؛ یعنی خداوند مقام غصن اکبر (محمد علی) را پس از غصن اعظم (عباس) قرار دادہ، اوست فرمان دہندہ و حکیم، ما برگزیدیم اکبر (محمد علی) را پس از اعظم (عباس) این کاری است از ناحیہ دانا و آگاہ.

قبر حسینعلی قبلہ و زیارتگاہ بہائیان

عاقبت در سال ۱۳۰۹ ه.ق. در ۷۶ سالگی پس از مدت ۲۲ روز ابتلا بہ بیماری زحیر حسینعلی از دنیا رفت و در شہر عکا مدفون گردید، در کتاب دروس الدیانہ تألیف محمد علی قائینی چنین آمدہ است:

«قبلہ ما اهل بہاء روضہ مبارکہ، کہ در مدینہ (شہر) عکا است، کہ در وقت نماز خواندن باید رو بہ آن بایستیم و قلباً متوجہ بہ جمال قدم جل جلالہ (میزرا حسینعلی) و ملکوت ابہی باشیم.» و نیز خود حسینعلی در کتاب اقدس قبلہ را این گونه مشخص می کند: «و إذا أردتم الصلوة ولّوا وجوهکم شطری الأقدس المقام الذی جعلہ الله مطاف الملائ الأعلی و مقبل اهل مدائن البہاء و مصدر الأمر لمن فی الأرضین و السماوات.»

در کتاب ہشت بہشت نیز این گونه آمدہ است:

«قبلہ در اوقات پنجگانہ نماز، نقطہ مطلع آفتاب حقیقت است کہ شیراز باشد و اگر در عین ظہر بخواہد بہ آیہ شہد الله اکتفا کند، قبلہ، جرم شمس است و در ظہور من یتظہرہ الله قبلہ، نفس آن حضرت می شود و با آن دور می زند، چنانکہ سایہ با آفتاب دور می زند.»

فضل الله مہتدی معروف بہ صبحی در کتاب پیام پدر قضیہ رفتن خود و یارانش بہ عکا و زیارت قبر بہاء را چنین توضیح می دہد:

«... پیش از نیمروز به عکا رسیدیم و یکسره به سرایی که بهاء در آن جا زندگی می‌کرد رفتیم و خانه ویژه او را دیدیم که از آن همه، نیمکتی بود که بهاء بر روی آن لم می‌داد و صندلی که بر روی آن می‌نشست و چیزهای دیگر، ... در جلوی «کاخ بهجی» سه دستگاه ساختمان است که یکجور ساخته شده، آن که در کنار افتاده از آن فروغیه خانم (دختر بهاء و زن حاجی سید علی افنان) بود و چون بهاء در گذشت در همان اتاق او را به خاک سپردند و نام «روضه مبارکه» به آن دادند....»

از باغچه بیرون ساختمان آهسته گذشتیم تا به کفش‌کن رسیدیم که در پایین سرای پوشیده بود، آن جا کفش‌ها را از پا در آوردیم و به درگاه رسیدیم و آستانه را که از سنگ مرمر بود بوسیدیم و دست بر سینه بدون این که سخنی بگوییم، آهسته آهسته گام برداشتیم تا برابر اتاق آرامگاه بهاء رسیدیم و بی آن که به درون اتاق روییم به خاک افتادیم و آستانه در را بوسیدیم، آن گاه پس پس برگشتیم تا به پایین سر پوشیده رسیدیم و ایستاده زیارت نامه خواندیم، سپس نشستیم و یک نفر به خواندن راز گویی دمساز شد، و دیگران گوش می‌دادند، پس از او نوبت به من رسید من هم چیزی خواندم، آن گاه چنانکه درون شدیم بیرون رفتیم».

خلاصه‌ای از تولد تا مرگ حسینعلی بهاء

بنا به گفته آیتی در کشف الحیل تولد او در روز دهم محرم سال ۱۲۳۳ هـ. ق.، مطابق با ۲۱ اکتبر ۱۸۱۷ م. بوده، که این قول بهاییان است. ولی او می‌گوید: بنا به تحقیق من، در ذیحجه ۱۲۳۲ هـ. ق. بوده است. در دوره حیات باب، مرید او بوده و پس از قتلش مرید یحیی صبح ازل، برادر خود، گردید، سپس سرباز زده و ادعای من یظهر اللهی کرد و سپس ادعای رجعت مسیح و بعداً ربوبیت و الوهیت و در سال ۱۳۰۹ هـ. ق. در عکا پس از ۲۲ روز ابتلا به مرض زحیر در گذشت.

عباس افندی (عبد البهاء)

پس از مرگ حسینعلی بهاء، طبق وصیتش، عباس به جای او نشست و رهبریت فرقه بهایی را به عهده گرفت. او در ۵ جمادی الاول سال ۱۲۶۰ هـ. ق. از میرزا حسینعلی نوری و

نوابه خانم متولد شده و چون اسم پدر بزرگش میرزا عباس بود او را به این نام نامیدند. او هشت سال و اندی در تهران بوده و در سال ۱۲۶۸ ه.ق. همراه پدرش از تهران به بغداد تبعید گردید و دوازده سال در بغداد ماند. وی دو سال در نزد پدر و عموهایش تحصیل کرد و به مدرسه قادریه رفت، و تا سن ۱۹ سالگی در نزد شیخ «عبدالسلام شوافی» به تحصیل حکمت و کلام پرداخت و گاهی به خانقاه دراویش سری می‌زد و طرف توجه «شوکت علی پاشا» که از مرشد صوفیه عثمانی بود واقع شد و از او مسایل عرفانی را آموخت و چهار سال پس از فوت شوکت علی پاشا، در چهل سالگی، شرحی بر حدیث «کنت کنزاً مخفیاً» نوشت و از طرف پدرش به لقب «غصن اعظم» معروف شد.

او پنج سال را نیز در ادرنه و بقیه عمر را در عکا و حیفا به سر برد و سرانجام در سن ۷۵ سالگی در تاریخ ۲۷ ربیع الاول ۱۳۴۰ ه.ق. فجأً از دنیا رفت و در کتاب جمال ابهی شرح مفصلی از زندگی او نوشته شده است.

حال به صورت اجمال به برخی از حالات و رفتارها و نیز افکار و عقاید بهایان در دوره رهبریت عباس افندی اشاره می‌شود و در این راستا از گفته‌های دو نفر از مبلغین بهایی و نزدیکان عباس افندی که جزء یاران خاص او به شمار می‌رفتند سخنانی نقل می‌شود. این دو تن از کسانی بوده‌اند که سال‌ها خود را وقف اشاعه افکار و عقاید این فرقه و تبلیغ برای آن نموده‌اند ولی پس از رویا رویی با حقایق و پی بردن به اسرار نهانی از آن راه برگشته و کتاب‌هایی را در ردّ بر این فرقه نوشته‌اند. یکی از آنان «فضل الله مهتدی» است که اجمالاً از او ذکر می‌نماییم:

فضل الله مهتدی (صبحی)

او در رابطه با خودش در کتاب پیام پدر که چاپ اول آن در سال ۱۳۳۴ خورشیدی منتشر شده است چنین می‌نگارد:

«نیای من یکی از دانشمندان مسلمان بود و نامش حاجی ملا علی اکبر. در شهر کاشان در برزن پنجه شاه می‌زیست. زنش که از بایبان بود از او چهار پسر و دو دختر داشت و هر چند کیش خود را خانه شوهر آشکار نمی‌کرد ولی شوهر بو برده بود و گاهی دلتنگی می‌نمود. آن زن، فرزندان خود را به کیش بابی و سپس بهایی درآورد و پس از درگذشت

نیای من، به نام رهسپاری به مکه، با داماد و یکی از فرزندان خود نخست به مکه و آن گاه به عکا رفت و این را هم بدانید که یکی از زن‌های بهاء که گوهر خانم نام داشت و در میان بهاییان به «حرم کاشی» نامبردار بود برادر زادهٔ مادر بزرگ من بود و از این رو بهاء از زبان زن کاشی خود او را «عمه خانم» و پس از رفتن به مکه «حاجی عمه خانم» می خواند، و پدر من که نامش محمد حسین و عبدالبهاء او را میرزا حسین ابن عمه می خواند از همه کوچک تر بود و در تهران زن گرفت... من بزرگ ترین فرزندان پدرم بودم. در سن شش سالگی نزد پدر «ایقان» می خواندم و آن دفتری است که به گفتهٔ بهائیان بهاء در پاسخ پرسش های دایی سید باب نوشته و روزها نزد زنی می رفتم تا خواندن یاد بگیرم... روزی به پدرم گفتم دیگر نزد آقا بیگم نمی روم تا ناچار مرا به آموزشگاه تربیت، که بهاییان آن را به راه انداخته بودند و خویشاوندان ما نیز همه آن جا می رفتند، بردند. آن آموزشگاه آموزگاران و دبیران خوبی داشت.

چند سالی گذشت و من در آموزشگاه دانش ها می خواندم و در بیرون آن در نزد بزرگان بهایی رازهایی از کیش و آیین تازه یاد گرفتم... در میان شاگردان، من سر پرشوری داشتم و بسیاری از سخنان بهاء و عبدالبهاء را از بر کرده در انجمن ها می خواندم و سخن پردازی می کردم... پس از چندی به پافشاری پدر در آموزشگاه تربیت که روزی شاگرد بودم، استاد شدم و ماهی ده تومان ماهیانه می گرفتم...

در آن روزها از عبدالبهاء بار خواستیم، دستور داد که از راه مصر و فلسطین به حیفا بیایید... با «ابن صدق» به رشت رفتیم... به همراهی شیخ اسدالله بارفروش که فاضلش می گفتند و جوانی دیگر و ابن صدق از انزلی به بادکوبه و سپس به گنجه و تفلیس و باتوم رفتیم و از کنار دریای سیاه پس از گذشتن از شهرهایی مانند سامسون و تراپوزان از بسفر گذشتیم و به اسلامبول رسیدیم و از آن جا به کلی بلی و داردانل و به رودس و بندر مرسین رفتیم و سپس به قبرس و بندر اسکندرون و طربلس و از آن جا به بیروت رفتیم و از بیروت آهنگ کوی دوست کردیم.»

فضل الله مهتدی، این گونه که می نویسد، به خانهٔ عباس افندی راه پیدا می کند و در طول راهی که برای رسیدن به عکا طی کرده با بعضی از مبلغین بهایی برخورد نموده است که یکایک آنان را توصیف کرده و از اخلاق و کردار آنان سخن می گوید و همچنین از

اخلاق و آداب خود عبدالبهاء نیز نکاتی را ذکر کرده است که ما نیز عین نوشته‌های او را نقل نموده و آنچه که او از دیدار با عبدالبهاء و زندگی با او دیده است را از نظر می‌گذرانیم و در قسمت‌های دیگر کتاب به مناسبت ذکری نیز از مبلغان بهایی خواهیم نمود.

شکل و شمایل و رفتار عبدالبهاء و توهمات بهاییان

در کتاب پیام پدر، صبحی، عبدالبهاء را این گونه توصیف می‌کند:

«پیرمردی کوتاه بالا، با شکم برآمده و ریش کم پشت برنجی، نه برفی، و ابروان کشیده سفید و جبین پرچین و گیسوان سفید ولی بسیار تُنک، دستار سفیدی بر سر و جامه‌ای سیاه با آستین گشاد دربر.»

در کتاب خاطرات صبحی نیز همین گونه عبدالبهاء توصیف شده است ولی قبل از آن که شکل و قیافه او را وصف کند، کلماتی را از مبلغان بهایی راجع به او نقل نموده که خواندن آن خالی از لطف نیست. او می‌نویسد:

«اکثر بهاییان بهاء و عبدالبهاء را ندیده و اوصاف و شمایل و اخلاق او را بیشتر از زایرین و مبلغین شنیده‌اند... و من خود اگر بخواهم آنچه در این موضوع شنیده‌ام بگویم واقعاً ۲۰۰ صفحه کتاب لازم دارد. فقط به ذکر دو حکایت کفایت می‌کنم.

یکی از منسوبان می‌گفت: چون حضور جمال مبارک (بهاء) مشرف شدیم، ایشان با ما حرف می‌زد ولی رویشان به طرف دریچه بود. گفتم: برای چه؟ گفت: برای این که ما تاب مواجهه نداشتیم، اگر آدمی رازهره شیر بودی در مقابل جمال مبارک زهره‌اش بدریدی و دل خون شدی.

و از دیگری شنیدم که می‌گفت: آنچه بر خاطر انسانی خطور کند او می‌داند و ناگفته می‌خواند، چنانکه یکی از رجال مهم ایران به حضور عبدالبهاء مشرف شد و مؤمن هم نبود، در خاطر گذراند، این مدعی اگر این چراغ را که بر روی میز است کتاب می‌کردی مرا در حقانیت او شبهه نمی‌ماندی، عبدالبهاء فی الحال گفت: ای فلان گرفتیم که به قدرت الهی ما این کتاب را چراغ کردیم چه فایده‌ای عاید تو خواهد شد؟ آن مرد بر فور به سجده افتاده خاضع و مصدق گردید.

در هر حال این بنده در اثر این القائات منتظر زیارت چنین شخصی بودم و این

تصویرات را به طور قطع در شخص عبدالبهاء جمع می‌دانستم و دیگر فکر امکان و امتناع آن را نمی‌کردم... اما من هر چند در مدامح وجه عبدالبهاء فطنت و ذکا دیدم ولی چون آنچه را از قبل شنیده و قطع کرده بودم ندیدم، کمی افسرده شدم و مثل این که نمی‌خواستم باور کنم عبدالبهاء این کس است!

روز سوم جرأت و شجاعتم از روز اول بیشتر شده بود... با دقت تمام به چشم و روی عبدالبهاء دیده دوختم تا ببینم می‌شود نگاه کرد! دیدم هیچ اشکالی ندارد... و اگرچه من بالحسّ و الوجدان می‌دیدم که عبدالبهاء در معنی هر چه هست به ظاهر انسانی بیش نیست و عقل هم می‌گفت که جز این نباید باشد ولی وهم کار را خراب می‌کرد و میزان عقل را به خطا منسوب می‌داشت.»

وی در کتاب پیام پدر دو خاطره ذکر می‌کند که نشان‌دهنده اسطوره‌سازی عوام بهایی نسبت به عبدالبهاء است و این که آنان تا چه اندازه برای او مقام قایل بوده‌اند تا حدی که او را عالم به غیب و اسرار می‌دانسته و جنبه‌ای از الوهیت را همان‌گونه که در اول به باب و سپس به حسینعلی بهاء نسبت می‌دادند به او نیز نسبت می‌داده‌اند. صبحی می‌گوید:

«به یاد دارم گاهی با دائیزه‌ام، که روزی زهرا خانم بود و امروز روحا خانم است، در این گونه چیزها سخن می‌گفتیم، او سرگرم پوست کندن باقلا بود. از دانش عبدالبهاء سخن می‌گفت که: اکنون که من دارم باقلا پوست می‌کنم او که در عکاست مرا می‌بیند.

روزی پدرم گفت: در خانه‌ای که دوسه نفر بهاییان با هم می‌زیستند همه با هم نامه‌ای به پیشگاه عبدالبهاء نوشتند که در پایین نامه، نام یکان یکان نوشته شده بود. از نام‌ها که نوشته شده بود اینها بود: میرزا مؤمن، آغا بیگم زن میرزا مؤمن، وزیر نام میرزا مؤمن نام میرزا نبی خان نوشته بود. این نامه به دست عبدالبهاء رسید و چون خواست جواب نامه را بدهد و نام یک‌یک را بنویسد، پرت شد، به جای این که بنویسد: آغابیگم زن میرزا مؤمن، نوشت: آغابیگم زن میرزا نبی خان! این پاسخ چون به تهران رسید غوغایی بپا شد، هیچ کس نگفت که این لغزشی بوده که از خامه عبدالبهاء سرزده، همه گفتند: بی‌گمان آغابیگم در نهانی با میرزا نبی خان است که عبدالبهاء نوشته است: آغابیگم زن میرزا نبی خان!»

صبحی چون این خاطره در نظرش بوده است پس از این که به مقام منشی‌گری عبدالبهاء می‌رسد سعی می‌کند سهو القلم‌های عبدالبهاء را جبران کند و خود او به این

نکته اقرار کرده است. او می‌نویسد:

«روزی در میان نامه‌ها نام چند تن از دختران بهایی رسید. عبدالبهاء نام‌های ایشان را خواند و نامه را پاره کرد و به دور انداخت. در میان نامه‌ها نام «نسر» بود. من پرسیدم: «نصر» را با صاد بنویسیم یا با سین؟ گفت: نمی‌دانم، بگذار ببینم خودشان با چه نوشته‌اند. هر چه گشت نامه‌ها پیدا نشد. گفت: این نام را خط بزن و بنویس. گفتم: بنویسم بهتر است، خواه با صاد و یا با سین، برای این که اگر ننویسم چون این نامه به تهران برسد و نام این دختر در میان نباشد همه، حتی پدر و مادر، به او می‌گویند تو در دین سستی و پیمان شکنی و یا کار زشتی کرده‌ای که عبدالبهاء نام تو را نوشته ولی اگر با صاد باشد و ما با سین بنویسیم می‌گویند: به به تو دلیر و مانند کرکسی و اگر سین باشد و با صاد بنویسیم می‌گویند: یاری خدا با توست. باری، عبدالبهاء گفت: راستی این چنین است که می‌گویی؟ گفتم: آری و داستان میرزا مؤمن و آغاییگم و میرزا نبی‌خان را برایش گفتم. گفت: اکنون که چنین است با هر چه می‌خواهی بنویس! من هم با صاد نوشتم.»

روش عبدالبهاء برای معرفی بهائیت

روشی که عبدالبهاء برای معرفی این فرقه جدید پیش گرفته بود همراه با تقيه و احتیاط در عنوان کردن مسایل بود. او هنگامی که با شخصی به مذاکره می‌نشست این فرقه را یکی از شعبه‌های دین اسلام معرفی می‌نمود و خود نیز هر روز به ظاهر پنج بار در نماز جماعت به امامت شیخ محمد عبده حاضر شده و به او اقتدا می‌کرد و در مجالس درس او حاضر می‌شد. صبحی در خاطراتش می‌نویسد:

«فردای آن روز که آدینه بود به گرمابه رفتیم و پیش از نیمروز از گرمابه به در خانه آمدیم و دیدیم عبدالبهاء سوار شده و به مسجد می‌رود. کرنش کردیم، پاسخی گرفتیم. سپس گفت: از شما سؤال کردم، گفتند که گرمابه رفته‌اید. عبدالبهاء روانه مسجد شد. ما دانستیم از روزی که بهاء و کسانش را به عکا کوچانده‌اند روش و آیین مسلمانی را مانند نماز و روزه نگه می‌دارند و خود را به مردم مسلمان می‌شناسانند و پیرو روش حنفی می‌باشند و هر آدینه عبدالبهاء به مسجد می‌رود و پشت سر پیشوای مسلمانان مانند دیگران نماز می‌خواند.»

پس همان گونه که دیده می شود زمانی که عبدالبهاء مقیم عکا بوده است به عنوان تقیه تا اواخر عمر به مسجد مسلمانان می رفته و فرقه خود را به عنوان شاخه ای از اسلام معرفی می نموده، در حالی که یکی از احکام بهائیان که پس از او در کتاب گنجینه حدود و احکام، نوشته اشراق خاوری آمده است حرمت تقیه است. او می نویسد:

«عقیده کتمان نکنند و از تقیه اجتناب نمایند و از پس پرده خفاء بیرون آیند و قدم به میدان گذارند، مضطرب و هراسان نباشند.»

زیارت گور باب توسط عبدالبهاء

اگرچه دین بهایی بر پایه تغییر و تحول بنا گذاری شد ولی عبدالبهاء نسبت به مؤسس اولیه این فرقه، یعنی سید علی محمد باب احترامی بخصوص قایل بوده است، و بر طبق نظر بهائیان که می گویند جسد باب به عکا حمل شده است عبدالبهاء نیز مراسم زیارتی را هر هفته از گور باب ترتیب می داده است. صبحی در خاطرات خود می نویسد:

«هر شب به نزد عبدالبهاء می رفتیم، جز شب های دوشنبه زیرا در پسین یکشنبه به مسافرخانه در کوه کرمل می آمد و سری می کشید، آن گاه به اتاق بزرگی که پهلوی آرامگاه باب بود می نشست و بهائیان نیز گرداگرد اتاق می نشستند و چایی می خوردند. پس از آن بر می خواست و گلاب پاشی به دست می گرفت و بر سر و روی همه گلاب می ریخت و همه را به درون اتاقی که می گویند گور باب در آن جاست می فرستاد و خودش پشت سر همه دم در می ایستاد و در را می بوسید و فرمان زیارت نامه می داد و گاهی هم خودش، و پس از آن که دریافت من آوایم خوبست این کار را در همه جا به من واگذار کرد.»

مجالس شعر و رفتار صوفیانه عبدالبهاء

همان گونه که قبلاً ذکر شد حسینعلی بهاء زمانی در سلیمانیه با نام مستعار درویش محمد روزگار می گذرانیده است و همچنین پسرش عباس افندی نیز با افکار و اوراد صوفیانه آشنایی داشته، لذا در منزل خویش به مناسبت های گوناگون محفل شعر و شعر خوانی ترتیب می داده است. فضل الله مهتدی (صبحی) که صدای خوشی داشته و از

خاصان درگاه او بوده است نیز در این محافل نقش عمده را داشته است. حال قسمتی از خاطرات او را که در آن، یکی از این مجالس به تصویر کشیده شده است را از کتاب پیام پدر نقل می‌کنیم:

«در شبی گفت: صبحی! از چامه‌های بهاء بخوان، این چامه را خواندم:

ساقی از غیب بقا برقع برافکن از عذار

تا بنوشم خمر باقی از جمال کردگار

آنچه در خمخانه داری نشکند صفرای عشق

زان شراب معنوی ساقی همی بحری بیار

تا که بر پترند اطیبار وجود از سجن تن

در فضای لامکان در ظل صاحب اقتدار

مردگانند در این انجمن اندر ره دوست

ای مسیحای زمان هان نفسی گرم بر آر

گر خیال جان همی هستت به دل این جا میا

وز نثار جان و سردار بیار و هم بیار

رسم ره این است گر وصل «بهاء» داری طلب

ور نباشی مرد این ره دور شو زحمت میار

درویش جهان سوخت از این نغمه جانسوز الهی

وقت آنست کنی زنده از این ناله زار»

این شعر از حسینعلی بهاء است و چنانکه ملاحظه می‌شود وزن و قافیة بعضی از ابیات

با یکدیگر سازگار نیست و صبحی نیز تذکر می‌دهد که او شعرها را به صورت اولیه

خوانده است و عیب از سرودن خود شاعر است! شاید در شعر نیز اعتقادی بر داشتن وزن

و قافیہ نداشته و مانند کلمات و جملات عربی نظرش این بوده که صرف و نحو و قافیہ و

غیر است که باید از کلام او تبعیت کند و این نیز نوعی رهایی از بند است! و نکته دیگر این

که حسینعلی بهاء خود را با نام درویش معرفی می‌کند و الفاظ صوفیانه را در شعر خود

وارد می‌سازد و دم از شراب معنوی و خمخانه و ساقی و خمر می‌آورد. باری! صبحی

چنین ادامه می‌دهد:

«پس هر شب به فرمان عبدالبهاء چامه‌هایی از بهاء می‌خواندم تا آنچه در چته داشتم به ته کشید. در شب چهارم و پنجم همین که فرمان داد، گفتم: فدای خاک پایت شوم از سخنان خداوند چیزی از بر ندارم، از سخنان سعدی و حافظ چیزی بخوانم؟ فرمود: بخوان! آن‌گاه با آب و تاب و شور و شادی این غزل را خواندم:

چشم بدت دور باد ای بدیع شمایل ماه من و شمع جمع و میر قبایل
جلوه کنان می‌روی و باز بیایی سرو ندیدم بدین صفت متمایل
هر صفتی را دلیل معرفتی هست روی تو بر قدرت خداست دلایل
قصه لیلی مخوان و غصه مجنون عشق تو منسوخ کرد ذکر اوایل
نام تو می‌رفت و عاشقان بشنیدند هر دو برقص آمدند سامع و قایل
پرده چه باشد میان عاشق و معشوق سد سکندر نه مانع است و نه حایل
گر همه شهرم نگه کنند و ببینند دست در آغوش یار کرده حمایل
دور به آخر رسید و عمر به پایان شوق تو ساکن نگشت و مهر تو زایل
گر تو برانی کسم شفیع نباشد ره به تو دانم دگر به هیچ وسایل
باکه بگویم حکایت غم عشقت این همه گفتند و حل نگشت مسایل
سعدی از این پس نه عاقل است و نه هوشیار

عشق بچرید بر فنون فضایل

... چنان دلباخته شد که تکیه بر نیمکت داد و چشم‌ها را بر هم نهاد و در جهانی دیگر فرو رفت، چون خواندن من پایان یافت پس از دمی که خاموشی انجمن را فرا گرفته بود دیده بر گشاد و گفت: ای صبحی! غوغا کردی، خوب چامه‌ای برگزیدی، این یکی از بهترین سخنان سعدی است ولی اگر از من بپرسی، من این چامه را دوست دارم. آن‌گاه با آهنگ آغاز خواندن نمود و با نرمی پاها را بر زمین می‌کوبید:

آب حیات من است خاک سرکوی دوست

گر دو جهان خرمی است ما و غم روی دوست

ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار

فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست

داروی عشاق چیست زهر ز دست نگار
 مرهم مشتاق چیست زخم ز بازوی دوست
 گر بگند لطف او هندوی خویشم لقب
 گوش من و تا به حشر حلقه گیسوی دوست
 گر متفرق شود خاک من اندر جهان
 باد نیارد ربود گرد من از کوی دوست
 گر شب هجران مرا تاختن آرد اجل
 روز قیامت زنم خیمه به پهلوی دوست»

سیاست در نظر بهائیان

یکی از عقاید فرقه بهایی این بوده است که در هر مملکت دخالت در امور سیاسی جایز نیست و به همین جهت در بعضی از الواح و نطق‌های عباس افندی و مبلغین بهایی این اصل رعایت شده است، مثلاً عباس افندی درباره امر مشروطه در لوحی که به ملا علی اکبر شهمیرزادی نوشته چنین آورده است:

«طهران، حضرت ایادی امر الله حضرت علی قبل اکبر علیه بهاء الله الابهی ای منادی پیمان! نامه‌ای که به جناب منشادی (حاج سید تقی) مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید و به دقت تمام مطالعه شد... از انقلاب ارض طاء (طهران) مرقوم نموده بودید، این انقلاب در الواح مستطاب، مصرح بی حجاب، ولی عاقبت سکون یابد و راحت جان حاصل شود، سلامت وجدان رخ نماید، سریر سلطنت کبری در لغایت شوکت استقرار جدید و آفاق ایران به نورانیت عدالت شهرباری روشن و تابان گردد. محزون مباشید، مکدر مگردید، جمیع یاران الهی را به اطاعت و انقیاد و صداقت و خیرخواهی به سریر تاجداری دلالت نمایید، زیرا به نص قاطع الهی مکلف بر آنند. زنهار! زنهار! اگر در امور سیاسی نفسی از احباء مداخله نماید و یا آن که بر زبان کلمه‌ای برانند، از قرار مسموع بعضی از بیانی‌ها در امور سیاسی مداخله نموده و می‌نمایند، سبحان الله! بدخواهان این را وسیله نموده و در محافل و مجالس ذکر بهائیان می‌نمایند که آنان را نیز در امور سیاسیه رأیی و فکری و مدخلی و مرجعی، با وجود آن که بایان خصم الد بهائیانند. باری! گوش

به این حرف‌ها مدهید... و شب و روز به جان و دل بکشید و دعای خیر نمایید و تضرع و زاری فرمایید تا اعلیٰ حضرت تا جداری در جمیع امور نوایای خیریه اعلیٰ حضرت شهر یاری واضح و مشهور، ولی نو هوسانی چند گمان نمایند که کسر نفوذ سلطنت به سبب عزت ملت است. هیئات! هیئات! این چه نادانی است و این چه جهل ابدی، شوکت سلطنت سبب عزت ملت است و نفوذ حکومت سبب محافظت رعیت، ولی باید با عدل توأم باشد.

اعلیٰ حضرت شهر یاری (محمد علی میرزا قاجار) الحمد لله شخص مجربند و عدل، و مصور عقل مجسم و حکم مشخص، در این صورت باید عموم به خیر خواهی قیام نمایند و به آنچه سبب شوکت دولت و قوت سلطنت و نفوذ کلمه و آبادی مملکت و ترقی ملت است قیام نمایند. رسالهٔ سیاسی که چهارده سال قبل تألیف شده و به خط جناب مشکین قلم مرقوم گردید و در هندوستان طبع شد و انتشار داده گشت، آن رساله البته در طهران هست و یک نسخه ارسال می‌شود، به عموم ناس بنمایید که مضرات حاصل و فساد و فتنه در آن رساله با وضوح عبارت مرقوم گردیده. والسلام علی من اتبع الهدی. ۱۱ ج ۱ سنه ۱۳۲۵ ع. « ولی چند سال بعد پس از این که ادعاهای عباس افندی مطابق با واقع نشد و مشروطه پیروز گردید این سیاست بالکل ترک شده و برعکس در لوح دیگری او از پیروانش می‌خواهد که در سیاست مداخله کنند و در نامه‌ای به یونس خان می‌نویسد:

«هو الله! ای ثابت بر پیمان! نامه شما رسید. از تفضیل یحیائی‌ها اطلاع حاصل گردید. سبب جمیع اینها اختلاف احباست. حال باید محاجه این گونه امور را کنار گذاشت، حال این امور هر قسم پیش آید، خوش است! بعد درست می‌شود. اکنون باید به جوهر کار پرداخت و با سیاسیون مراده کرد و حقیقت حال بهائیان را بیان نمود... از پیش به شما مرقوم گردید که احباء باید به نهایت جهد و کوشش سعی بلیغ نمایند که نفوسی از بهائیان از برای مجلس ملت انتخاب گردد... ایداً فرصت ندارم، مجبور بر اختصارم، عفو فرمایید و علیک البهاء الابهی ع. فدایی درگاه مولی الوری علی اکبر المیلانی استسناخ نمود من شهر رمضان ۱۳۲۹.»

و این دو امر متناقض در جایی گفته می‌شود که خود عبدالبهاء در لوح دیگر به پیروانش چنین دستور داده است:

«امر روحانی را مناسبتی با سیاست نه، و یاوران باید در هر مملکتی که ساکنند مطیع قوانین آن مملکت باشند و به قدر شق شقه‌ای دخالت در امور سیاست نمایند.»

الواح و کلمات عبدالبهاء راجع به دول خارجی

در کلمات و الواح عبدالبهاء نیز مانند پدرش حسینعلی بهاء، تمجیدات و ثناگویی‌هایی از دول خارجی، مانند انگلستان و روس و به ویژه در الواح عبدالبهاء راجع به آمریکا دیده می‌شود و همچنین لعن و نفرین‌ها و توهین‌هایی نیز به ازلی‌ها و دیگر دشمنان بهایی به چشم می‌خورد که در این جا به قسمت‌هایی از کلمات او اشاره می‌شود.

لوح عبدالبهاء درباره پادشاه انگلستان

«اللهم انّ سراق العادل قد ضربت اطنابها على هذه الارض المقدسه في مشارقها و مغاربها و شكرك و نحمدك على حول هذه السلطة العادلة و الدولة القاهره الباذلة القوة في راحة الرعية و سلامية البرية اللهم ايد الامبراطور الاعظم جورج الخامس انگلتررا بتوفيقاتك الرحمانية و ادم ظلها الظليل على هذه الاقليم الجليل بعونك و صونك و حمايتك ائلك أنت المقتدر المتعالی العزيز الكريم.»

یعنی: خداوندا! به راستی سراپرده داد و عدل بر خاور و باختر این زمین پاک برپا شد. سپاس می‌گویم تو را به رسیدن این فرمانروای دادگر و فرمانداری چیره که نیروی خود را در آسایش زبردستان و تن آسایی مردمان به کار می‌برد. خدایا! امپراطور بزرگ، ژرژ پنجم، پادشاه بزرگ انگلستان را با توفیقات خود یاری کن و سایه گسترده او را بر این کشور بزرگ به یاری و نگهبانی و پشتیبانی خود پایدار فرما. تویی توانا و بلند و گرامی و بخشنده.

این لوح عباس افندی در هنگامی نوشته شده است که دولت انگلیس لشکری را به فرماندهی «ژنرال آلامبی» به خاک عثمانی می‌فرستد و او خاک عثمانی را در نور دیده و آن جا را اشغال می‌نماید. عباس در نامه‌ای که به تهران با نام سید نصرالله باقراف در ۱۶ اکتبر ۱۹۱۸ م. می‌نویسد، می‌گوید:

«طهران، جناب آقای سید نصرالله باقراف - علیه بهاء الله - ملاحظه نمایند! ای ثابت بر پیمان! مدتی بود که مخاברה به کلی منقطع و قارب متأثر و مضطرب، تا این که در این ایام، الحمد لله، به فضل الهی ابرهای تیره متلاشی و نور راحت و آسایش این اقلیم را روشن نمود و سلطه آجابه (منظور دولت اسلامی عثمانی است) زایل و حکومت عادل حاصل (یعنی حکومت ژنرال آلامبی) جمیع خلق از محنت کبری و مشقت عظمی نجات یافتند.»

در هر صورت پس از ورود انگلستان به عثمانی، او از طرف دولت انگلستان لقب «نایت هودر Sir» را در سال ۱۹۲۰ م. دریافت کرد و به سر عباس افندی عبدالبهاء ملقب گشت.

خطابه عبدالبهاء در امریکا

عبدالبهاء خطابه‌هایی در نیویورک ایراد نموده است که در یکی از آنها سرور قلبی خود را از بودن در آن محفل ابراز کرده و چنین می‌گوید:

«امشب من نهایت سرور دارم که در همچو مجمع و محفلی وارد شدم. من شرقی هستم، الحمد لله در مجلس غرب حاضر شدم و جمعی می‌بینم که در روی آنان نور انسانیت در نهایت جلوه و ظهور است و این مجلس را دلیل بر این می‌گیرم که ممکن است ملت شرق و غرب متحد شوند و ارتباط تام به میان ایران و آمریکا حاصل گردد، زیرا برای ترقیات مادی ایران بهتر از ارتباط با آمریکاییان نمی‌شود و هم از برای تجارت و منفعت ملت آمریکا مملکتی معتبر از ایران نه. چه، که ملت ایران مواد ثروتش همه در زیر خاک پنهان است، امیدوارم ملت آمریکا سبب شوند که آن ثروت ظاهر شود و ارتباط تام میان ایران و آمریکا حاصل گردد. خواه از حیث مدنیت جسمانیه ایران در آمریکا نهایت نفوذ و تأثیر نماید.»

او با این جلسات و خطابه‌ها بهائیان و بلکه ملت ایران را به دوستی با آمریکا سوق می‌دهد و فصل جدیدی را در روابط بهائیان با یک دولت خارجی باز می‌کند.

تفرقه‌ای مجدد در میان بهائیان

همان گونه که قبلاً گفته شد، بعد از سید علی محمد باب بین دو نفر از مریدان او با نام‌های حسینعلی و یحیی اختلافاتی بروز کرده و سبب تشکیل دو فرقه‌ی ازلی و بهایی شد و به مرور زمان فرقه‌ی ازلی به صورت یک فرقه‌ی مطرود در اقلیت قرار گرفت. حسینعلی بهاء به خاطر این که بعد از خود در بین فرزندان او چنین تفرقه‌ای ایجاد نشود، در وصیت نامه خویش، اول عباس و پس از او محمد علی را برای جانشینی برگزید و آنان را ملقب به غصن اعظم و اکبر کرد.

او علاوه بر این القاب اقوام سید علی محمد باب را نیز با لقب افنان نام برد، به گمان این

که اغصان شاخه‌های بزرگ و افنان شاخه‌های کوچک است، ولی در زبان عربی غصن را شاخه و فنن را شاخه راست می‌گویند و از سه به بالا را افنان و اغصان می‌گویند و باز چون گمان کرده که افنان مجرد است هر یک از اقوام باب را افنان نامیده است.

ولی پس از این که عباس افندی بر اریکه قدرت و مسند جانشینی قرار گرفت، باب مخالفت با برادرش را باز نمود و او را با القاب زشت یاد کرد و به پیروانش دستور داد که به او توهین کرده و او را طرد نمایند. او راجع به برادرش می‌گفت:

«سخنان میرزا محمد علی (غصن اکبر) مؤونه زهر را دارد، هر چند آدمی نیرومند و تندرست باشد زهر در آمیزه او کارگر است.»

روش بهائیان نسبت به محمد علی (غصن اکبر)

فضل الله مهتدی در کتاب خاطرات خویش یکی از برخوردهای بهائیان با محمد علی را این گونه توصیف می‌کند:

«... هنگامی که بهائیان به کاخ بهجی رسیدند. شوقی، نواده عباس افندی، گفت: از چکامه‌های شورانگیز بخوانید که یکی از آنها را می‌خوانم: «والله زیك فوج عزازیل غبی تر، شد ناقص اکبر، خرسند به این شد که رئیس البلهما شد» و آن گاه همه با هم می‌خواندند: هی هی چه بجا شد.»

این سخنان را که به آوای بلند و اداهای ویژه می‌خواندند، غصن اکبر و کسان و فرزندان می‌شنیدند... شبی چند نفر گرد هم نشسته بودیم، و شوقی، نواده عباس، هم بود، سخن از میرزا محمد علی به میان آمد، شوقی گفت: روزی میرزا جلال، داماد عبدالبهاء، با چند نفر از جوانان رو به روضه می‌رفتند. در راه به میرزا محمد علی برخوردند، گستاخانه، همه به او رو آوردند و سخنان ناروا گفتند و دست به پر شالش بردند، میرزا محمد علی درمانده شد و گفت: پرورشی که از بهاء یافته‌اید این است؟ و شما را این گونه بار آورد که به آزار خویش و بیگانه پردازید؟»

■ ادامه دارد